۴۷. رؤیت هلال (۱۴۰۳/۱۱/۲۰)

موضوع: ۲۰ بهمن ۱۴۰۳ شنبه، ۲۰ - (۱۴۰۴-۱۴۰۳) سال تحصیلی

- پیش‌گفتار(چکیده)
- عدم تطبیق قبة الارض بر مکه در عبارات منجمین؛ اشعار عبارت بحارالانوار
- زیج سندهند
- اختلاف در عمر دنیا
- سیستان قبة الارض عند المنجمین
- مسکوت بودن روایت «طالع الدنیا السرطان» از قبة الارض بودن مکه
- مغبر بودن فضای بحث و قرائن منفصله بر قبة الارض بودن مکه
- عدد نویسی هندی-عربی
- الف و لام استغراق ای عهد از روایت «اذا رئی قبل الزوال» و وسعت منابع فقهی
- راه‌گشا بودن کلمات معصومین در مباحث علمی
- بررسی اشکال شروع شهر در بلاد شرقی طبق نصف النهار مکه

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
تعیین نصف النهار دحو الارض و اشکالات آن.

موضوعات فرعی:
عدم انطباق قول منجمین با تعیین نصف النهار مکه، زیج سندهند، اختلاف کلمات در عمر دنیا، قبة الارض بودن ِسیستان در نزد منجمان، عدد نویسی ِهندی، احتمال الف و لام عهد در "اذا رئی قبل الزوال"، برخی اشکالات تعیین نصف النهار مکه

عدم تطبیق قبة الارض بر مکه در عبارات منجمین؛ اشعار عبارت بحارالانوار

(00:25)

بحث جلسه قبل پیرامون مباحثهای بود که ببینیم یک نصف النهار خاص در کجاها مشکل پیدا میکند. روی حساب تکلیف صوم و سائر اعمال کجا یک حکم ثانوی میآید و حکم این نصف النهار خاص را از کار میاندازد؟ کجا است که مجبور میشویم یک انشاء طولی داشته باشیم تا این حکم از بین برود؟ صحبتی از اصل خود این نصف النهار هم شد؛ مناقشه فرمودند؛ آن آقا فرمودند در روایت «طالع الدنیا السرطان» نخوابیده که این «طالع الدنیا» برای نصف النهار مکه است. بلکه فقط در این روایت، «طالع الدنیا» هست. امام علیهالسلام هم طبق احکام منجّمین فرمودهاند. در احکام منجّمین هم قبة الارض را مکه نمیگیرند. این بحثی بود که در آخر جلسه قبل مطرح شد. من هم اندازهای که توانستم دیدم، آقایان هم زحمت کشیدهاند مطالب مفصل و نافعی در فدکیه فرستادهاند. آن چه که من دیدم، در بحارالانوار جلد پنجاه و نهم السلامیه، که می شود جلد56 بیروت، صفحه صد و پانزده است. در کلام علامه مجلسی توضیحی به نقل از بیرونی آمده است. در این جلد ، دو جا «فوائد جلیله» دارند؛ یکی صفحه نهم بود که بارها بخشهایی از آن را خواندیم. یکی هم «فوائد مهمة جلیلة» است که در صفحه صد و سیزده است. اینجا «مهمة جلیلة» است. بعد از «فوائد جلیلة» در صفحه نهم که مطالب مهمی داشتند، در اینجا دارند:

«الأولی: اعلم أن الأسماء المذکورة في خبر المعلی لأیام الشهر أکثرها موافق لما نقله المنجمون عن الفرس[d1] »؛ این را شروع میفرمایند و بعد اسماء آنها را از ابوریحان میآورند که مثلاً روز اول ماه هرمز است، تا اینجا که مطلبی را میگویند تا یک تأییدی باشد برای حدیث «طالع الدنیا السرطان». یعنی طبق نظر منجمین آن زمان باشد که ذهن را سراغ این میبرد که مکه را وسط قرار نمیدادند؛ طبق عرف خودشان اینگونه بود. البته اینجا تصریح نیست و فقط ذهن را میبرد. عبارت را ببینید:

> **والسبب في وضعهم هذه الأيام الخمسة اللواحق في آخر آبان ماه ما بينه وبين آذر ماه أن الفرس زعموا أن مبدأ سنتهم من لدن خلق الإنسان الأول وأن ذلك كان روزهرمز وماه فروردين والشمس في نقطة الاعتدال الربيعي متوسطة السماء وذلك أول الألف السابع من أول سني العالم عندهم وبمثله قال أصحاب الأحكام من المنجمين إن السرطان طالع العالم وذلك أن الشمس في أول أدوار السنن هذه هي في أول الحمل على منتصف نهايتي العمارة وإذا كانت كذلك كان الطالع السرطان وهو لابتداء الدور والنشوء عندهم كما قلنا.[1]**

«والسبب في وضعهم ...أن الفرس زعموا أن مبدأ سنتهم من لدن خلق الإنسان الأول»؛ شروع تقویمشان از آن وقتی بوده که اولین انسان خلق شده است. **«وأن ذلك كان روزهرمز»؛** یعنی اولین روز ماه. **«وماه فروردين»؛** ماه فروردین هم بوده است. اول فروردین یعنی هرمز فروردین.

«والشمس في نقطة الاعتدال الربيعي متوسطة السماء»؛ وسط آسمان بوده است. چون معدل النهار در وسط قرار داشته است.

شاگرد: هرمز اصطلاح است؟

استاد: عرض کردم فرس برای روزهای ماه سی اسم داشتند. بین آنها ایام هفته مرسوم نبوده است. مرحوم مجلسی همه اینها را آوردهاند. هرمز، بهمن، اردیبهشت، تا آخرین روز که أنیران بود. به نظرم راجع به أنیران جلوتر صحبتی کردیم. دو نسخه بود و ... . اینها اسماء روز بود. الآن دوازده ماهی که داریم، اسامی این دوازده ماه، اسمهای روز بوده در کل سی روز. جوش و مهر و سروش و بهرام و ... .

«وذلك أول الألف السابع من أولوف سني العالم عندهم»؛ میگفتند عالم هفت هزار سال است؛ اینکه خورشید در وسط آسمان بوده و طالع دنیا سرطان بوده اول آن هفت هزار سال بوده که انسان خلق شده است. این را فرس گفته بودند. در بحث ما هم ظاهر کلام امام علیهالسلام این بود که روی احکام منجمین صحبت کردهاند؛ این قسمت منظور است:

«وبمثله قال أصحاب الأحكام من المنجمين»؛ منجمین یا دو گروه هستند یا کارشان دو بخش دارد. نجوم هَیَوی و ریاضی که محاسبات حرکات است. نجوم احکامی که طبق هَیَئات حاصل شد از حرکات، احکامی را بار میکنند. احکام مختلفی مثل نحس، سعد، زلزله و جنگ و ... .

---

[1] بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء نویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۵۹ صفحه : ۱۱۵

[d1]??? ???

زیج سندهند

(7:47)

«وبمثله قال أصحاب الأحكام من المنجمين إن السرطان طالع العالم وذلك أن الشمس في أول أدوار السند هند هي في أول الحمل على منتصف نهايتي العمارة»؛ عمارت که بمعنای آبادانی است، نصفش قبة الارض می‌شود. پس آن‌ها می‌گویند شمس در اول ادوار سندهند بود. سندهند اسم زیجی است که در زمان منصور دوانیقی ملعون از هند نزد او آوردند. دستور داد ابراهیم فزاری و پسرش محمد بن ابراهیم آن را ترجمه کردند. شاید حدود [سال صد و] پنجاه و پنج بود که دستور داد ترجمه بشود؛ زمانی‌که امام علیه‌السلام با فضل صحبت می‌کردند، حدود چهل و پنج سالی از ترجمه سندهند گذشته بود. البته الآن می‌گویند سند هند تعریب شده است؛ والا می‌گویند در لغت خود آن‌ها سیدهانت بوده که بمعنای سنت الهی است. زیجاتی بوده که برای هند به کار می رفته است. آیا سندهانت همان هند است و یعنی سنت هندی؟ یا لغت سیدهانت کلا بمعنای سنت است؟ پی جویی این با خود شما باشد. علی ای حال این یک زیج هندی قدیمی بوده است. حدود سال صد و پنجاه و پنج-شش منصور دستور داد که شروع به ترجمه کنند. حال چه زمانی تمام شده، نمی‌دانم. شاید سه-چهار سالی طول کشیده باشد. لذا تا زمان صدور این روایت چهل سالی بوده و به دستها آمده بود. اما شهادت امام صادق علیه‌السلام صد و چهل و هشت است. حضرت در رساله اهلیلجه - که در بحار هست - به آن شخص می‌گویند...؛ شاید هم در کتاب نجوم سید بود. گاهی در حافظه ام جاگذاری می‌شود. فرمودند خدای متعال علم نجوم را به دو بیت داده‌اند؛ اهلبیت من العرب و اهلبیت من الهند.

شاگرد: در نجوم سید است.

استاد: بسیار خب. ظاهراً در رساله اهلیلجه هم هست. آن هم از جاهای جذاب رساله اهلیلجه است که امام علیه‌السلام مطالبی را به این طبیب هندی می‌گویند؛ او اصالت التجربه و اصالت الحس بود. همه را منکر می‌شد. وقتی با بحث‌های امام جلو رفت به جایی رسید که امام علیه‌السلام با نجوم احکامی برای او مطالبی را فرمودند. کار این طبیب انکار بود. ولی اینجا که رسید جالب است؛ می‌گوید: آقا؛ اگر با چشم خودم اخباراتش را از یک نفر ندیده بودم، الآن از شما قبول نمی کردم. ولی خودم دیده‌ام. این در رساله اهلیلجه هست.

ظاهراً از کتابهایی که خوارزمی دارد، همین است. خوارزمی خیلی متأخر است. دویست و بیست و سه وفاتش هست. بعد از صحبت امام علیه‌السلام با فضل بن سهل است. ولی خب تقریباً معاصر است. یکی از کتابهای خود خوارزمی همین زیج سندهند است.

اختلاف در عمر دنیا

(12:03)

خب حالا آن می‌گوید هفت هزار سال؛ این جور نیست که بگوییم این هفت هزار سال برای فرس است و هند است، بلکه در تفسیر عیاشی هست؛ این قدر بین مردم رایج بوده است؛ به امام عرض می‌کند: «إن الناس يزعمون أن الدنيا عمرها سبعة آلاف سنة»[1]. یکی از جاهای خوب کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید باب «اختلاف الأقوال في عمر الدنيا»[2] است. در تفسیر عیاشی از امام سؤال کرد، و حضرت فرمودند این جور نیست؛ عمر دنیا پنجاه هزار سال است؛ «فقال: ليس كما يقولون- إن الله خلق لها خمسين ألف عام...». حالا طول هر سالش به چه صورت است، نمی‌دانیم.

«لكم كل جمعة زورة ما بين الجمعة إلى الجمعة سبعة آلاف سنة مما تعدون»[3]؛ یکی از زوره هایی که بهشتی ها دارند، از جمعه تا جمعه می‌روند و بر می‌گردند، بین دو جمعه هفت هزار سال طول می‌کشد. حالا در روایت عیاشی امام علیه‌السلام پنجاه هزار سال فرمودند.

خود ابن ابی الحدید یک عبارت عجیبی هم دارد؛ نمی‌دانم یک «الف» آن زیادی است یا من مقصود او را بد می‌فهمم. ایشان می‌گوید عده‌ای گفته اند عمر دنیا «اربعة آلاف الف الف الف» و خرده ای است. حدود چهار ترلیون سال می‌شود. چهار هزار میلیارد که چهار ترلیون می‌شود.

بعد از اینکه ابن ابی الحدید اینها را می‌گوید، می‌گوید این علم غامض است و بی خود نمی‌توانیم حرف بزنیم! «نردّ علمه الی اهله». خب جاهایی می‌رسد که مطالب طوری است که «نردّ علمه الی اهله» است. مثل مرحوم آقای شعرانی اهل فنی در مرتبه بالا بالا هستند. ذیل یک حدیثی در کتاب وافی شریف که ظاهراً از کافی نقل کرده‌اند؛ در اینکه ارتفاع درجات برودت و حرارت از مریخ و زحل است، آقای شعرانی می‌گویند این جور در نمی‌آید؛ «نردّ علمه الی اهله». خود آقای شعرانی می‌گویند این از مواردی است که «نردّ علمه الی اهله». ابن ابی الحدید هم نسبت به عمر دنیا این را می‌گوید.

ولی آن جایی است که امام علیه‌السلام می‌فرمایند: «حين دنا من الدنيا الانقطاع»[4]. در خطبه‌ای است که می‌فرمایند: «يَعْلَمُ عَجَائِجَ الْوُحُوشِ فِي الْفَلَوَاتِ». در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید خطبه صد و نود و یک است. خلاصه در این قسمت وارد عمر دنیا می‌شود.

بنابراین به ذهن نیاید که این مطلب فقط برای اینها است. این حرف ریشه‌دار است. خود ابن ابی الحدید می‌گوید: «فأما الأخباريون من المسلمين فأكثرهم يقولون إن عمر الدنيا سبعة آلاف سنة»[5]. منظور اخباریون اهل حدیث است. این محدثین برای زمان منصوص نیستند؛ معلوم است. لذا معلوم می‌شود که کار ریشه‌دار است. همچنین ابن ابی الحدید اقوال یهود و نصاری را هم نقل می‌کند.

آن چه که رسیدیم این بود: گفتند **«قال أصحاب الأحكام من المنجمين إن السرطان طالع العالم وذلك أن الشمس في أول أدوار السنين هي في أول الحمل على منتصف نهايتي العمارة»**؛ عماره یعنی آبادانی. ربع مسکون. **«وإذا كانت كذلك كان الطالع السرطان وهو ابتداء الدور والنشوء عندهم كما قلنا»**؛ که از هفت هزار سال شروع می‌شود.

خب حالا نجومیین از هفت هزار سال شروع میکنند؛ آن را اول خلق آدم میدانند. این جور جلو میآیند. لذا امام علیهالسلام هم با درک انسان گفتند شمس در وسط آسمان بوده؟ هر چه هست در این جهت مشترک میشود. ببینید در اینکه منجمین احکام هم برای منتصف العماره قبة الارض قرار میدادند ای نه، فعلاً از این عبارت چیزی در نمیآید. منتصف العماره در روایت آمد، در اینجا هم آمده که معروف بین آنها قبة الارض سیستان بوده است، اما اینکه آیا متفق بودهاند ای نه، آیا در زیج سندهندی که خوارزمی ترجمه کرده، همان قبة الارض آمده؟ یعنی منتصف المسکون سیستان است؟ باید تحقیق کنیم.

---

[1] تفسير العيّاشي نویسنده : العياشي، محمد بن مسعود جلد : ۱ صفحه : ۳۱

[2] شرح نهج البلاغة نویسنده : ابن ابي الحديد جلد : ۱۰ صفحه : ۱۹۵

[3] بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء نویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۸ صفحه : ۲۱۷

[4] شرح نهج البلاغة نویسنده : ابن ابي الحديد جلد : ۱۰ صفحه : ۱۹۵

[5] همان ۱۹۷

سیستان قبة الارض عند المنجمین

(18:27)

شاگرد: سیستان با مکه چقدر متفاوت است؟

استاد: سیستان حدود همین سیستان و بلوچستان خودمان است. سَجزی هم بوده. شاید کمی بیشتر از یک قاچ جغرافیایی باشد. اگر بین زوالشان یک ساعت بشود، یک قاچ میشود. هر قاچ پانزده درجه است که یک ساعت میشود. اگر اذان مکه مکرمه با نصف النهاری که آنها میگویند یک ساعت فاصله بود، یک قاچ میشود.

شاگرد: ابتداء و انتها ربع مسکون دقیقاً معلوم بوده؟

استاد: طرف غربش که جزائر خالدات است. طرف شرق جزائر کنگ است. در فرمایشات استاد هم بود.

شاگرد: شاید آن طرف چین میشود.

استاد: شاید وقتی دست راست سیبری روسیه تمام میشود باشد. الآن شاید جزء خود روسیه باشد. نه جزء چین و ژاپن.

شاگرد: میخواهم ببینم دقیقاً وسط کجا میشود.

استاد: روی محاسبات خودشان سیستان می شده است. روی محاسبات طول خودشان سیستان می شده. طول را که محاسبه کرده بودند سیستان شده بود. حالا نمیدانم چه جور. آیا روی محاسبات هندسی بوده است؟ چند راه هم گفته بودند که چطور محاسبه کنیم.

شاگرد: ممکن است اصل مطلب درست باشد ولی امام علیه‌السلام اطلاع دقیقی دارند که وسط، مکه است.

مسکوت بودن روایت «طالع الدنیای السرطان» از قبة الارض بودن مکه

(20:13)

استاد: آن چه که آقا میفرمودند این بود که دارند روی مبنای منجمین محاجّه میکنند. خب وا باید قبة الارض بگیرد. وقتی شمس در وسط سماء باشد اگر آن جا باشد که دیگر وسط سماء نیست. این هم ممکن است بگوییم حدوداً بوده است. چون حضرت میخواستند بگویند روز قبل از لیل است. از باب مقبولات با او محاجّه میکنند که شمس وسط سماء است، یعنی روی نصف النهار سیستان بوده است. اما واقعیت مطلب و نصف النهار واقعی وسط الارض مکه است. در فدکیه باز هم روایاتی را اضافه فرمودند. بسیاری روایات متعددی هست که وسط الارض کعبه است.

مغبر بودن فضای بحث و قرائن منفصله بر قبة الارض بودن مکه

(21:10)

شاگرد: روی بیان حضرت عالی محاجّه درست در می‌آید، به این صورت که هر دو کبری را قبول دارند ولو تطبیقش متفاوت است.

استاد: بله، یعنی خلاصه روز قبل از لیل می‌شود؛ چون بحث سر همین است. حال اینکه طبق آنها منتصف شاخص، سیستان باشد ای آن شاخص برای دحو الارض باشد، معلوم نیست. البته شروع بحثی که عرض می‌کنم فی الجمله گاهی توجه ذهنی هم دارم که الآن داریم به‌صورت مغبّر و همباشته بحث می‌کنیم، ولی بعد از اینکه بحث دقیق شد اینها از هم جدا می‌شود. اما خوبی ِاین بحث همباشته این است که شما در ضمن یک جمله‌ای یک حرفی را می‌آوردی که باید به چندین ماخذ مراجعه کنید. همه اینها یک نحو دارد صیانت می‌کند؛ وقتی به آن منابع مراجعه می‌کنید چه بسا قرینه متصله ندارند بر اینکه منظور این است ولی ما از این باب که چند حدیث در ذهنمان هست، آنها را از باب قرینه منفصله به هم تطبیق می‌دهیم. خب وقتی بعداً تدقیق می‌کنیم ممکن است اینها از هم جدا شوند. آقا هم فرمودند این روایت که نصف النهار مکه را نمی‌گوید. درست هم هست. اما علی ای حال در مجموعه مطالب دحو الارض را داریم. اگر بیست و پنجم ذی القعده هم باشد، دحو الارض دارد یک نقطه‌ای را معیّن می‌کند. پس تعیین نصف النهار، از بیست و پنجم ذی القعده هم در می‌آید؛ چون دارد مکانی را معیّن می‌کند. در روایت «طالع الدنیا السرطان» هم درست است که یک مکانی در می‌آید اما چون دارد زمان خاصی را می‌گوید –زمانیکه شمس در وسط سماء است- شما می‌گویی مالزمه ای ندارد. مانعی ندارد. دحو الارض دارد یک نصف النهاری را روی نقطه مکانی بیان می‌کند و می‌گوید دحو از اینجا شروع شده است. این روایت هم می‌گوید یک زمانی بود که شمس در وسط آسمان است؛ زمان باز دارد یک نصف النهار خاص مکانی را تعیین می‌کند. چون زمان خاص با وضع شمس در وسط سماء لامحاله یک نصف النهار را تعیین می‌کند. پس دو حدیث ولو آن مربوط به بیست و پنجم ذی القعده است، ولی روایت دیگر روی حسابی که گفت «و القمر فی شرفه» اول ماه می‌شد، ولی با همه اینها هر دو همگرا هستند؛ در اینکه هر دو دارند یک نصف النهار شخصی را تعیین می‌کنند. می‌گویی این نصف النهار شخصی یعنی یک شخص معین؟ نه، یک نصف النهار شخصی است ولو آن می‌گوید نصف النهار سیستان است و دیگری می‌گوید نصف النهار مکه است. اما در اینکه خلاصه، بحث و فضای پیشروی بر مبنای یک شخص نصف النهار است، باز مشترک می‌شوند. از این ناحیه همگرا می‌شوند. حال برگردیم و ببینیم آن دحو الارض دارد یک نقطه مکانی را معین می‌کند که ملازم با این نصف النهار شخصی است. روایت طالع الدنیا دارد زمان و لحظه‌ای را می‌گوید که شمس در وسط سماء است و وسط السماء بودن آن لحظ شمس با این نصف النها شخصی ملازمه قطعیه دارد، حال باید ببینیم این دو یکی می‌شوند یا نه. خب این با ادله بعدی و محتملات بعدی می‌شود [صحبت کرد]. روایات زیادی تعیین کرده که نصف دنیا، مکه است. اینها تأییدی می‌شوند برای آن. اما از اینکه حضرت با آن منجم صحبت می‌کردند...، حال باید باز

ببینیم در زیج سندهند چگونه است.

عدد نویسی هندی-عربی

(25:25)

نمیدانم کتاب خوارزمی الان هست یا نه. ظاهراً در همین کتاب، خوارزمی نمادهای عدد را از هند اخذ کرده و شروع شده است. همین شمارههایی که الآن مینویسیم. در صفحه مرجع هم شکل جالبی بود. میگوید در بلاد عربی شرقی نمادها را به این صورت قرار دادهاند. در بلادهای عربی غربی طور دیگری قرار دادهاند ولی همه آنها از خوارزمی گرفتهاند. وقتی خوارزمی این زیج سندهند را دید و کتابش را نوشت، بلاد عربی شرق و بلاد عربی غربی نمادهایی هندی که خوارزمی آورده بود را کمی متفاوت نوشتند. الآن هم در قرآن کریم همینطور است.ضبط المغاربه و المشارقه فرق میکند. رسمشان تفاوت ندارند، ولی ضبطشان تفاوت میکنند. آن را هم تغییر دادند. چیزی که جالب است، این است که در این ساعتها اعداد را با چه مینویسند؟ ما میگوییم با نماد انگلیسی مینویسند، درحالیکه اینها انگلیسی نیست. اینها همان عربی غربی است. یعنی بلاد اندلس. در بلاد اندلس عربی غربی به این صورت نوشته میشد. همان نماد هندی است. در عربی شرقی و بلاد شرق، مثل ما در فارسی مینوشتند. اینها نکات جالبی است. یعنی این نمادهایی که الآن میگوییم انگلیسی است در واقع انگلیسی نیست و عربی غربی اندلس است از آنها گرفته اند.

شاگرد: در تنظیمات نرمافزار ورد هم اینچنین است. اگر «Arabic» کنید، اعداد انگلیسی میآید ولی اگر «hindi» کنید، فارسی میآید.

استاد: آنها فارسی ما را هندی حساب میکنند.شاگرد2: یعنی از کی جا است که درعینحال این قدر مختلف مینویسند؟

استاد: بله، خوارزمی از همین زیج سندهند نمادها را اخذ کرده، بعد از اینکه نمادها را گرفته اینطور شده است. ارزش موضعی در این نمادها خیلی مهم است. ارزش موضعی نماد توانسته قدرت الگوریتم را به خوارزمی بدهد. یعنی با این نمادها بود که خوارزمی توانست جمع و ضرب درست کند. شما سه-چهار عدد ضرب و جمع را زیر هم مینویسید، قشنگ جمع میکنید. همانطوری که در دبستان به بچهها یاد میدهند. این همان چیزی است که از زمان او آمده است. اسم آن را الخوارزیمی گذاشتهاند. یعنی رسیدن گام به گامی به مطلوب. یک دفعه نمیتوانیم پنج عدد را جمع بزنیم. آنها را زیر هم مینویسیم چون هر رقمی که در هر عددی هست، ارزش محلی دارد. ارزش محلی یعنی مثلاً اگر پنج، رقم سوم است، پانصد میشود. یکان و دهگان و صدگان و ... . به این ارزش موضعی و محلی میگویند. با این نحو بود که ایشان توانست این کارها را پیش ببرد. من قبلاً این کلیپی که الآن زیاد آمده را دیده بودم. شاید بیش از بیست سال است؛ وقتی آن کتاب تاریخ را از پاساژ قدس خریدم و آوردم، همان روزهای اول مطالعه کردم. آن جا قشنگ میگوید که اگر از ناحیه حکماء مسلمان، رقم های هندی که آورده بودند نیامده بود و آن تکمیلهایی که از ناحیه خوارزمی صورت نگرفته بود، بهیچوجه عالم غرب نمیتوانستند این ریاضیات امروز و این ماشینها را داشته باشند. کل بشر باید از اینها قدرشناسی کنند. حتی از آن کتاب تاریخ یک جملهای یادم میآید؛ گفته بود الآن بحثهایی میکنند که آیا مسلمانان در ریاضیات نوآوری داشتند یا نداشتند، بعد این را میگوید: قطع نظر از اینکه داشتند یا نداشتند، چیزی که مسلم است کل بشر ریاضیات امروزه اش را از مسلمانان دارد. چرا؟ میگوید ولو بعداً رسالهها آمد، اما آنها بودند که ترجمه کردند و ابقاء کردند. میگوید نوآوری یک بحث دیگری است ولی یک مقطعی بود که اگر آنها حساب و ریاضیات را ابقاء نکرده بودند محو میشد. لذا از این باب به گردن همه حق دارند. چون ابقاء کردند و آنها را نگه داشتند. از

زبان یونانی به عربی ترجمه کردند. البته بحث نوآوری هم بود. خودش بحث جدایی است. از آن هم مفصل بحث کردند. علم جبر برای مسلمانان است. یک بار دیگر هم عرض کردم. خدای متعال می خواسته اسم علم جبر در کل دنیا الجبر باشد تا معلوم باشد که این ریشه عربی دارد. اگر جبر نبود که هیچکدام از این دستگاهها و محاسبات نبود.

شاگرد: اگر از یک جا گرفتهاند چطور در کتابت این قدر تفاوت دارد؟

استاد: من تصویر آن را در فدکیه ضبط کردم. اگر آن را ببینید، میبینید اولی که در شرق و غرب نمادهای امروز ما را مینوشتند، نزدیک هم بودند. کمکم اینطور فاصله بیشتر شد. مثلاً عدد نُه را ببینید؛ خیلی شبیه هم هستند. عدد یک، عدد نُه. حتی دو. نُه رقم هستند که وقتی به ده میرسیم، ده میشود دو رقمی همان ها. یعنی موضع عددی که در یکان بود، به موضع دهگان میرود و رقم یکانش صفر میشود.

شاگرد۲: عدد رومی هم باز ده دهی است.

استاد: مبنای عدد بابلی ها شصت بود. در بعضی از جاها دیدم دوازده بوده است. این چین که میگویند شش بود. دو چین دوازده بود. در یونان هم ده بود. ولی نکته سر محلش است. اگر کنار X یک میگذاشت یعنی چهار، اگر آن طرف میگذاشت یعنی شش. کارش به این صورت بود. و نمیتوانستند عجائب جمع و تفریق را درست کنند؛ این نمادها است که قدرتش را دارد. آن نمادها قدرتش را ندارند. لذا آنها را کنار گذاشتند و برای کارهای جنبی از آنها استفاده میکنند.

الف و لام استغراق ای عده از روایت «اذا رئی قبل الزوال» و وسعت منابع فقهی

(34:32)

خب حالا برگردیم؛ اگر ما این روایات را داشته باشیم...؛ تذکرش را هم عرض کردم. فعلاً همه این بحث‌های ما سر آن مرحله اول و دوم است. اول؛ تصور و تقریر یک وجه بود. تقریرش این بود که تصورش کنیم و اشکالات ثبوتی آن را بفهمیم. یک شواهدی هم از ادله داشت. یعنی چیزی بود که «یمکن ان یقال»، «یمکن ان یلتفت الیه»؛ به‌عنوان احتمال آن‌ها را بیاوریم. دو مرحله بعدی بود که بعداً باید توفیقش بیاید. فعلاً بیشتر منظور من تقریر خود اصل احتمال است. آیا خود این احتمال اصلاً وجهی هست که سر برسد؟ و ثبوتاً با ادله و ارتکازیات متشرعه همه‌نگ می‌شود یا نه؟ اما این‌که آیا این وجه درست است و دلیل اثباتی دارد، برای بعد. فرمایشاتی که آقایان فرمودند روی چشم من است. مکرر هم عرض کردم هنوز بیشتر نیاز به کار است.

شاگرد: اگر زوال هر منطقه‌ای مرادف باشد، در روایات نیاز به بیان بیشتری دارد. چون همه تعابیر «اذا رایتم قبل الزوال» همه در مدینه گفته می‌شد و ذهن روی زوال مدینه می‌رفت. اگر می‌خواستند زوال هر بلد را بگویند یک بیان زیادتری نمی‌خواستند؟

استاد: بینی و بین الله من که قبلاً چندین سال مباحثه کردم؛ همین رساله رویه هلال را در آن محل مباحثه کردیم. اولی که ما این روایات «اذا رئی قبل الزوال» را دیدیم، جز استغراق بلادی چیزی به ذهنمان نیامد. الآن هم عرض می‌کنم اگر بخواهیم ال در روایت عبدی را عده شخصی بگیریم، این اول روایت است. یعنی یک جور حمل بر خلاف ظاهر است. اما طبق بیانی که مرحوم شیخ انصاری فرمودند؛ و ایشان هم از روایات اتخاذ فرموده بودند؛ شیخ انصاری در تعادل و ترجیح فرمودند: ما به شیخ الطائفه ایراد می‌گیریم که جمع تبرعی کرده‌اند، بعد فرمودند: در روایات به قدری خلاف ظاهر اراده شده و معصومین علیهم السلام هم تذکر داده‌اند و به‌آور است، جمع تبرعی شیخ نسبت به مواردیکه در روایات هست تازه خیلی خوب است! شیخ اعظم این را فرمودند. خب اگر این جور است و منابع فقهی این قدر وسیع است، ما نباید از این احتمالات در بشویم. به‌عنوان یک بحث طلبگی باید بیاوریم و تقریر کنیم؛ وجوهش و اشکالات و ثبوتش را خوب تصور کنیم. چه بسا دیگران که بعداً می‌آیند می‌بینند می‌توانند تاییداتی بیاورند بر این‌که می‌تواند استعمال لفظ در اکثر از یک معنا باشد و چند معنا مراد باشد؛ یعنی یک زمانی همین کلام امام علیه‌السلام بسیار راه‌گشا باشد.

راه‌گشا بودن کلمات معصومین در مباحث علمی

(38:10)

یادم هست؛ جریانی مفصل شد؛ با یکی آقایی در مسیر مسافرت می‌آمدیم. به اینجا رسید، در وقت پیاده شدن روحیه او طوری برگشته بود که به من گفت وقتی حرم می‌روی سلام من را به حضرت معصومه برسان. مطلب تا آن جا رسید. خیلی جالب است.

شاگرد: آتئیست بود؟

استاد: نه، ولی یک روحیات خاصی داشت. مطلبی که می‌خواستم عرض کنم این بود...؛ رشته‌اشان اصلاح نژاد گوسفند بود. ژنتیک بود. می‌گفت طبق این رشته‌ای که من دارم کل بشر را در نصف قرص آسپیری‌یم می‌کنم! جملات او را می‌گویم. می‌گفت چشمان من را ببندی و از هر کجای ایران گوسفند بیاوری. من با چشم بسته دست روی گوسفند می‌کشم و می‌گویم گوسفند فلان شهر است. ادعای بزرگی بود. یعنی من این جور کار کرده‌ام. می‌گفت رشته من اصلاح نژاد گوسفند است. می‌گفت سی سال زحمت کشیده‌ام و چقدر نوشته دارم. وقتی سر نژاد و ژن بحث شد، من یک حدیث برایش خواندم. الآن هم عقیده من این است. گاهی یک نصف سطر در بحارالانوار، حدیثی هم که ما می‌گوییم سندش ضعیف است، نصف سطر پیدا می‌شود که یک زمانی برای عده‌ای به‌آور می‌شود. ما الآن به‌راحتی از کنارش در می‌شویم. اما یک زمانی به‌آور می‌شود. آن وقت من برای ایشان یک حدیث را خواندم. گفتم از محضر امام علیه‌السلام سؤال کردند؛ گفت پدر و مادر هر دو سفید پوست هستند ولی بچه سیاه به دنیا آمده است. این ممکن هست یا نه؟ خب همه شک می‌کنند! حضرت فرمودند می‌شود. چون وقتی هر جنینی می‌خواهد در شکم مادر با خصوصیاتش شکل بگیرد، خدای متعال ملکی را به آن جا می‌فرستد و تمام صور آباء او تا حضرت آدم را در آنجا حاضر می‌کند، این جنین را طبق یکی از آن صورت‌ها شکل می‌دهد. ببینید با اطلاعات امروزی ژن و نظم و وراثت و الله‌هایی که می‌گویند، جور در می‌آید. خب امام علیه‌السلام مسأله وراثت را چطور بگویند؟! کمون همه اوصاف سلسله در آن هست. حضرت فرمودند می‌شود. ملک تمام صورت‌ها را حاضر می‌کند و این را طبق یکی از آن‌ها شکل می‌دهد. لازم نکرده حتماً طبق این پدر و مادر باشد. وقتی من این را گفتم او هم چیزی نگفت. سکوتش علامت تأیید بود. نظیر این خیلی است.

من مکرر عرض کردم؛ آن آقا می‌فرمود در جمع خانوادگی نشسته بودیم و داشتیم باقلا می‌خوردیم. می‌گفت من یک حدیث خواندم. احادیثی هم بود که رنگ طب دارد. ایشان ماشاءالله یک عمر زحمت کشیده بودند. می‌گفتند من گفتم در کافی شریف دارد که «أَكْلُ الْبَاقِلَّى يُمَخِّخُ السَّاقَيْنِ وَيُوَلِّدُ الدَّمَ الطَّرِيَّ»[1]؛ باقلا بخوری، مغز استخوان پا را زیاد می‌کند و خون تازه تولید می‌کند. می‌گفت یکی از اقوام ما که اینجا بود طبیب بود. یک دفعه چشمانش گرد شد و گفت عجب حدیثی خواندی! ببینید همه نیست که بگویند خون ساز است یا نه. حضرت بین دو چیز رابطه برقرار کردند. بین مغز استخوان و تولید خون تازه. الآن با چه زحماتی فهمیده‌اند سازنده خون و سلول‌هایی که خون می‌سازند در مغز استخوان هستند. می‌گفت به همین راحتی در نصف سطر کافی شریف آمده بود؛ «یمخ الساقین» یعنی مغز استخوان پا را قوی می‌کند. «یولّد الدم الطری»؛ خون تازه تولید

می‌کند. می‌گفت من که خبر ندا‌شتم، من حدیث خواندم. دیدم که او خیلی تعجب کرده بود. حالا به این صورت است؛ در احادیث این خبرها هست. یک دفعه می‌بینید امام علیه‌السلام با یک چیز ساده‌ای رابطه‌ای برقرار کردند.

در آن جا به مفضل فرمودند؛ می‌دانی چرا خداوند اشک چشم را شور قرار داده است؟! وقتی آب شور می‌شود آسیب پذیری آن از سرما کم می‌شود. چشم انسان لطیف ترین جای بدن است، با باد سرد آزرده می‌شود. خدای متعال اشک چشم ما را شور قرار داده است. من این حدیث را دیده بودم. سفری در بیابان و یخ بندان بودیم. دیدم یک ماشینی دارد می‌آید و چیزهایی را در جاده می‌ریزد. پرسیدم این چیست؟ گفتند نمک است. چرا نمک؟ گفتند این یخ را آب می‌کند. اگر آب نمک غلیظ در یخدان یخچال بگذارید، یخ نمی بندد. یک دفعه یادم آمد امام علیه‌السلام فرمودند وقتی مَلِح باشد، آسیب پذیری آن از سرما کمتر است. به گمانم در توحید مفضل بود که حضرت فرمودند. ببینید این یک چیز بسیار ساده است. اشک شور است. حالا اگر حضرت شروع کنند شاید دهها فایده دیگر برای آن بگویند ولی یک چیز ساده اش را برای مفضل فرموده اند.

---

[1] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني جلد : ۶ صفحه : ۳۴۴

بررسی اشکال شروع شهر در بلاد شرقی طبق نصف النهار مکه

(45:05)

خب اگر ما زوال دحو الارض را بعنوان وسط الارض قرار بدهیم، چه مکانهایی هست که از نظر ادله شرعیه و انجام وظائف شرعیه ای که متدینین دارند، گیر میافتیم؟ من که قبل از زوال و بعد از زوال میگویم، شروع عرضم روی روایت عبیدا است. و الّا من حرفی ندارم. مکرر عرض کردم که گزینههای ثبوتی داریم. شما همینجا میتوانید زوال را قرار ندهید. یعنی اصالً ملازمه ای بین نصف النهار مشخص با قراردادن زوال نیست. دو باب است. تلفیقی از این دو است. شما میتوانید نصف النهار مشخص را قرار بدهید اما شروع را شب قرار بدهید. بگویید حتماً اهلال هلال باید قبل از شب این نصف النهار باشد. در این مشکلی ندارم. ای به فرمایش آقا ساعت را اینطور قرار بدهیم. الآن ما میگوییم قبل از زوال یعنی قبل از دوازده، میگویند نه، ما دوازده را هجده میکنیم. چرا؟ ساعت صفر را غروب میگذاریم، دیشب غروب ساعت صفر بود. الآن که ظهر است ساعت هجده است. تا غروب امروز ما بیست و چهار ساعت میشود. این بحث ما زمینه را برای کسانی که بعداً فکر میکنند فراهم میکند. یعنی گزینههایی است که وقتی جفت و جور میشوند میبینند که حل شد. یعنی بسیاری از مشکلاتی که بحث از ابتدا دارد، وقتی جلو میرود حل میشود. حالا باید ببینیم روی مبنای زوال کجاها مشکل پیدا میشود. اگر جایی رسیدید که قطعا اشکال دارد را بفرمایید. برای فردا بیشتر روی آن تأمل میکنیم. مشکل در جایی بود که در بلاد شرقی هنوز مقارنه نشده و ما میخواهیم بگوییم امروز را روزه بگیرید؛ با این فرض که انشائات طولی را در کار نیاوریم. آیا این ممکن است و کجاها هست؟

والحمد لله رب العالمین